

تهاجم به عراق؛ نفت جهان و ایران

گفت و گو با کارشناس نفت - گروه نفت

امریکا ابداع کننده و
مادر سناریونویسی
در دنیا است. وقتی
می خواهند طرحی را
اجرا کنند، چندین
حالت یا سناریو برای
آن پیش بینی می کنند
و در هر کدام از
سناریوها
پیش فرض هایی را
می گنجانند و نتایجی
از آن می گیرند و بعد
از بین این سناریوها
برای هر مقطع زمانی
یک بیس کیس یا یک
سناریوی مبدأ
انتخاب می کنند

■ با توجه به ظرفیت مخازن زیرزمینی نفت آمریکا که دودرصد کل مخازن جهان را تشکیل می دهد و با توجه به ظرفیت مخازن زیرزمینی خلیج فارس که شصت و هفت درصد مخازن زیرزمینی جهان است، و نیز با نگاهی به روند فزاینده واردات نفت آمریکا و کاهش تولید داخلی اش، و این که آمریکا با میزان تولید فعلی خود بیش از ده سال نفت ندارد، به نظر می رسد که قیمت های نفت خام کاهش می یابد، تا رونقی در اقتصاد آمریکا ایجاد گردد. پرسش نخست این است که پیش بینی شما از روند قیمت چیست؛ چرا که متأسفانه اقتصاد ما وابسته به درآمد نفت می باشد و پیش بینی قیمت می تواند کمکی به طراحان و برنامه ریزان اقتصاد و بودجه بنماید.

□ نخست مایلیم یک مسئله کلی را درباره سیاست گذاری های آمریکا عنوان کنم؛ آمریکا تقریباً از هفتاد - هشتاد سال قبل و به خصوص بعد از جنگ دوم جهانی برای آینده کشور خود و جهان برنامه ریزی کرده است. آمریکایی ها خصوصاً و عموماً جهان صنعتی، چشم اندازی برای کشورشان و دنیا در نظر می گیرند. زمان بندی این چشم اندازها از هفتاد و پنج تا ده سال است. البته وقتی به مرز پنج سال می رسند، آنجا دیگر چشم انداز نیست، یک برنامه ریزی غلتان است. هر سال برای پنج سال بعد، برنامه دیگری پیش بینی می کنند. در سال اول یک برنامه پنج ساله، وقتی انطباق عملکرد با برنامه هشتاد تا نود درصد باشد، برنامه با عملکرد یکی می شوند.

سال دوم اگر برنامه تغییر نکند و ثابت باشد، آن وقت حدود هشتاد درصد، برنامه با عملکرد می تواند منطبق باشد. سال سوم به کمتر از هشتاد درصد می رسد و سال چهارم و پنجم تقریباً از محدوده برنامه خارج می شود. برای این که دچار این مشکل و ضعف نشوند، یک برنامه پنج ساله غلتان در نظر می گیرند. که هر سال، یک سال عقب می افتد. با این مقدمه، آمریکایی ها چشم اندازی هفتاد ساله یا پنجاه ساله برای دنیا و خودشان در نظر دارند. به نظر من این چشم انداز، برنامه ریزی دولت و رئیس جمهور نیست، بلکه دولت تنها مجری آنهاست.

یک گروه بسیار مقتدر ناشناخته ای هستند که آمریکا و احتمالاً جاهای دیگر دنیا را اداره می کنند. آنها هستند که این سیاست گذاری ها و برنامه ریزی ها را تنظیم می کنند و دولت چندان آزادی عملی در سر نوشت سازی ندارد و تنها موظف به اجرای این برنامه است.

■ آیا این گروه های مقتدر ناشناخته، نهادهای مستقلی هستند؟ مثلاً نهادهای تحقیقاتی مثل مؤسسه تحقیقاتی آمریکایی اینترپرایز؟ (American interprise institute)

□ نه، اینها نهادهای مستقلی نیستند. من فکر می کنم که تمام این نهادهای به ظاهر مستقل، در خدمت این گروه مقتدرند. اینها برای این گروه مقتدر ناشناخته، کار مطالعاتی می کنند. احتمالاً همه اعضای این گروه هم آمریکایی نیستند. اینها تعدادی مؤسسات تحقیقاتی، پژوهشی، مطالعاتی هستند که برای آن گروه مقتدر خوراک تهیه می کنند، ولی تصمیم گیرنده نیستند.

اخیراً هم در اثنای تهاجم آمریکا و انگلیس به عراق، هم وزیر دفاع (رامسفلد) هم وزیر امور خارجه (پاول) و هم خانم کندولیزا رایس گفتند که این برنامه از پیش طرح ریزی شده و حتی قرار بود که این برنامه در زمان کلینتون انجام بشود. آمریکا ابداع کننده و مادر سناریونویسی در دنیا است. وقتی می خواهند طرحی را اجرا کنند، چندین حالت یا سناریو برای آن پیش بینی می کنند و در هر کدام از سناریوها پیش فرض هایی را می گنجانند و نتایجی از آن می گیرند و بعد از بین این

یک استراتژیست
 آمریکایی می گوید:
 ما یک امپراتوری
 هستیم، بزرگ ترین و
 مقتدرترین
 امپراتوری که تاریخ
 بشریت به یاد دارد.
 حال که ما امپراتوریم،
 چرا از شیوه های
 امپراتوری استفاده
 نکنیم؟ پس ما
 تصمیم می گیریم،
 ابلاغ می کنیم و دیگر
 کشورهای دنیا
 موظف و مکلف به
 اطاعت از این
 دستورات و
 تصمیمات هستند.
 خواه خوششان
 بیاید، خواه بدشان
 بیاید.

سناریوها برای هر مقطع زمانی یک بیس کیس یا یک سناریوی مبدأ انتخاب می کنند. مبدأ اختصاصی را انتخاب می کنند و شروع به عمل می کنند. اگر جواب نداد، آن را رها کرده و سناریوی دیگری را شروع می کنند. به نظر من این سناریوی عراق در باره ایران و منطقه بوده است تا تغییراتی در منطقه به وجود بیاید و در زمان دولت جمهوری خواه پیش از کلبسون قرار بوده که این کار در زمان دولت مهدی انجام بشود و از طریق ایران شروع بشود و بعد از ایران، تغییرات دیگری در منطقه به وجود میاورند.

در خرداد هفتاد و هشت اتفاق در ایران افتاد و مردم بیست میلیون رأی دادند و سی میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند. این رویداد سناریوی آمریکا را عوض کرد. پس از آن، آمریکایی ها امیدوار بودند که به جای لشکر کشی و اقدامات نظامی، از طریق فعالیت های مبنی و انتخاباتی بتوانند شرایط مطلوبی در ایران به وجود بیاورند که ایران نمونه ای شود برای دیگر کشورها. ولی در این شش سال به این نتیجه رسیدند که این سرزمین بیست و نهمی توانمند ایران را مبنی برای تغییرات دلخواه در منطقه قرار ندهند.

آیا می خواستند ایران را به سبک آمریکایی دموکراتیک کنند یا این که می خواستند برای سرنگونی رژیم بعثی از ایران استفاده کنند و به جای مهار دو جانبه مقابله دو جانبه ایران و عراق را به اجرا بگذارند. آیا آنها نمی خواستند همین حمله ای که توسط آمریکا و انگلیس انجام گرفت، توسط ایران دموکراتیک خاتمی انجام گیرد؟

نه، در چشم اندازی که قبلاً تعیین شده بود، برتری و نفوذ آمریکا جزو جدایی ناپذیر این سناریو بود. این گروه مقتدر، شورسین های قوی هم داشته اند. از جمله هائیتینگون که ابداع کننده طرح برخورد با چین ها است تا در نتیجه برخورد این تمدن ها غلبه تمدن غرب بر تمدن اسلامی و جهان شمول شدن تمدن غرب به دست آید. این تفکری بود که جرقه ای زد و عده ای دور آن جمع شدند و شروع به فلسفه نگاری و نظریه پردازی کردند. از جمله یک آمریکایی استراتژیست و نظریه پرداز به نام فریدرک کربن، وی در مقاله ای می نویسد: "چرا مردم از ما متنفرند؟" (Why do they hate us?) مقاله با این سؤال شروع می شود. منظورش مردم دنیا است. در ریشه های می نویسد که با شش درصد جمعیت دنیا، بیش از پنجاه درصد اقتصاد دنیا در دست ماست. ما بالاترین قدرت نظامی جهان هستیم که دومین کشور با فاصله بسیار زیادی از ما قرار گرفته است. ما بالاترین تکنولوژی دنیا را داریم که باز هم کشورهای دیگر با فاصله بسیار زیادی از ما قرار گرفته اند. ما سی درصد تجارت و مبادلات دنیا را به خودمان اختصاص داده ایم. وی در این مقاله تمام ظرفیت های آمریکایی را مورد ارزیابی قرار می دهد و برتری های آمریکا را برمی شمارد. بعد نتیجه می گیرد که در تاریخ بشریت هرگز چنین قدرتی به وجود نیامده بوده و قدرت هایی ده ها برابر کمتر از این، در گذشته به دنیا حکومت می کردند. حال ما با این عظمت و قدرت و با این امکانات وسیع، چرا دیگران را در تصمیم گیری ها شریک کنیم؟

در گذشته وقتی امپراتوری ها تصمیم می گرفتند، فکر نمی کردند که ممالک زیر مجموعه امپراتوری از تصمیم آنها خوششان می آید یا بدشان می آید. آنها فکر می کردند که وظیفه شان تصمیم گیری است و وظیفه اتباع امپراتوری هم اجرای آن تصمیم است، خواه بالذت، خواه با نفرت. بعد می نویسد: "ما نباید خودمان را دست کم بگیریم، ما یک امپراتوری هستیم، بزرگ ترین و مقتدرترین امپراتوری که تاریخ بشریت به یاد دارد. حال که ما امپراتوریم، چرا از شیوه های امپراتوری استفاده نکنیم؟ پس ما تصمیم می گیریم، ابلاغ می کنیم و دیگر کشورهای دنیا موظف و مکلف به اطاعت از این دستورات و تصمیمات هستند. خواه خوششان بیاید، خواه بدشان بیاید." آن وقت مجدداً سؤال می کند که چرا از ما متنفرند؟ بعد جواب می دهد که بگذار متنفر باشند! چرا ما به این مسئله اهمیت بدیم؟

(Why do we care?)

عده ای طرفدار این تفکر شدند و گروهی تشکیل دادند و این گروه شروع به فعالیت کردند. گروه معاندین و مخالفین هم همکاری می کردند. اینها در دولت ریگان و دولت بوش پدر و دولت بوش پسر حاکمیت را در اختیار داشته و دارند. اینها گروه مسلط یا گروه غالب در حکومت هستند.

به آنها شوکان می گویند؟

بله، بر این اساس با آن جنگ هایی که در سرتاسر دنیا راه انداختند و دفاع بی قید و شرطی که در منطقه از اسرائیل کردند، همه موجب یک نفرت عمومی در سطح جهان از آمریکا شد و ملت های جهان، به خصوص ملت های کشورهای غیر صنعتی و زیر ستم، دشمن اصلی خود را آمریکا می دانستند و نفرت فراگیری از آمریکا در دل ملت ها به وجود آمد که تا امروز هم پابرجاست.

امریکایی‌ها به تدریج و به ترتیب در همه‌جای دنیا نهضت‌های مردمی را از بین بردند. اینها در مصر نحاس پاشا را آن‌گونه از بین بردند. در ایران مصدق را به وسیلهٔ رویارویی با مردم از بین بردند. در کنگو، لومومبا در شیلی، لندو در برمه، یومو را از بین بردند. به این ترتیب، در هر جایی که حرکتی مردمی پیش آمد، برای حفظ منافع و سلطهٔ خودشان در صف مقدم مبارزه با آن حکومت مردمی و ساقط کردن آن حکومت مردمی برآمدند. آقای فرید زکریای امریکایی می‌نویسد: "چه اهمیت دارد؟ بدشان بیاید و از ما نفرت داشته باشند."

آنچه برایشان مهم بوده و هست، حفظ منافع و سلطهٔ امریکاست. برای حفظ این سلطه و منافع، حتی با دولت‌های مقتدر طرف دعوی شدند و از دولت‌های مقتدر حمایت می‌کردند. بعضی از دولت‌های مقتدر، اقتدارشان را از مردم می‌گیرند، بعضی نیز از دیکتاتوری، قوای نظامی و یا سلطه می‌گیرند. به تفاهم رسیدن امریکا با کشورهایی که اقتدارشان را از مردم می‌گیرند، قدری مشکل است. زیرا این کشورها مجبورند از مردمشان رأی بگیرند و به مردمشان متکی باشند و می‌خواهند منافع مردم را منظور کنند. بنابراین امریکا به جای این که از حکومت‌های مقتدر ملّی حمایت بکند، یا با آنها مسائلش را حل بکند، ترجیح می‌دهد از حکومت‌های مقتدر سلطه‌گر استفاده بکند. در منطقهٔ خاورمیانه، معمولاً رأس هرم که حکومت‌ها باشند، طرفدار امریکا بودند و بدنهٔ جامعه یا قاعدهٔ هرم یا توده‌های مردمی از امریکا متنفر بودند. در این مسئله تنها و تنها ایران یک استثنا بود که رأس هرم هم با امریکا مخالف بود. ولی در سال‌های اخیر، بدنهٔ هرم به آن شدتی که دیگر ملت‌ها از امریکا متنفر بودند، به علت تبلیغاتی که شده از امریکا متنفر نیستند.

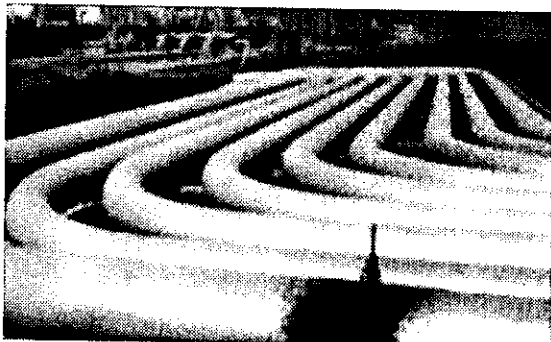
وقتی یک تکنولوژی در دنیا به وجود می‌آید، نمی‌شود تا ابد آن را سرّی نگاه داشت و ناگزیر عدّهٔ زیادی به آن دسترسی پیدا می‌کنند. مخالفان امریکا هم از این تکنولوژی استفاده می‌کنند. وقتی که اینترنت می‌آید، ضمن این که بیشترین استفاده را امریکایی‌ها می‌برند، مخالفان امریکا هم - که مردم هستند و شناخته شده نیستند - این تکنولوژی را یاد می‌گیرند و از این تکنولوژی بهره‌برداری می‌کنند. امریکایی‌ها کم‌کم متوجه شدند که این نفرت تا دربار عربستان سعودی و حتی به بعضی شاهزادگان عربستان سعودی هم سرایت کرده است. کمک‌هایی نیز مردم و دولت عربستان سعودی به نهضت‌های مخالف امریکا می‌کردند یا حتی عضو آن نهضت‌ها بودند. طی واقعه‌ای در باشگاه امریکایی طهران، ۲۱ نفر نظامی امریکایی در آنجا کشته شدند؛ که امریکا سعی کرد این واقعه را به جمهوری اسلامی ایران نسبت بدهد. مطالعات بعدی نشان داد که خود سعودی‌ها بودند. این عرب‌های متنفر از امریکا به عربستان هم بسنده نکردند و در سرتاسر دنیا در نهضت‌های ضد امریکایی به طور گسترده شرکت کرده و می‌کنند و هر جایی که مبارزات ضد امریکایی هست، داوطلبان بسیاری از کشورهای عربی مثل عربستان، یمن و عراق در آنجا حضور دارند.

اوج ظهور این مسئله در حمله‌ای بود که در یازدهم سپتامبر اتفاق افتاد. مظهر اقتصاد امریکا برج‌های دوقلو، مظهر قدرت نظامی امریکا پنتاگون و مظهر قدرت سیاسی و حاکمیت امریکا کاخ سفید بود که مورد تهاجم عده‌ای پابره‌نهٔ ناشناس قرار گرفت. امریکایی‌ها متوجه شدند که حکومت‌ها به تنهایی نمی‌توانند حافظ منافع آنها باشند، درحالی که ملت‌ها متنفر از امریکا هستند، حکومت‌ها قادر به کنترل و مبارزه با آنها نیستند. اینها بمب‌های متحرکی هستند که در تمام دنیا و حتی در کاخ سفید به معارضة و مبارزه با امریکا و منافع امریکا می‌روند و حساس‌ترین و مهم‌ترین منافع امریکا را مورد تهدید قرار می‌دهند. حتی امنیت و سلامت مردم امریکا را هم به مخاطره می‌اندازند.

امریکایی‌ها پس از این شوک، به فکر چاره‌جویی بودند. به نظر من می‌خواستند نخست از طریق دموکراسی و از طریق ایران، تغییراتی در منطقه به وجود بیاورند و هیچ شتابی هم نداشتند، ولی پس از واقعهٔ یازدهم سپتامبر، دیدند نه، شوخی نیست، این برج‌ها شیشه‌ای و بسیار آسیب‌پذیرند. مخازن آبشان می‌تواند مورد تهدید قرار بگیرد. تمام امنیت، رفاه، سلامتی و منافع امریکا در داخل امریکا توسط این گروه‌های ناشناخته مورد تهدید است. اینها متوجه شدند حال که حکومت‌های مقتدر غیر مردمی نمی‌توانند حافظ منافع امریکا باشند، باید شیوه‌ها را عوض کرد و تغییر جهت داد. در عین حال که هدف اصلی، سلطه و حفظ منافع امریکاست. اکنون دیگر شرایط ايجاب می‌کند که سناریو عوض بشود و از نفرت مردم کاسته شده و از طریق نفوذ و رسوخ در بین مردم منطقه و شرایط داوطلبانه برای حفظ منافع امریکا بین مردم به وجود بیاید. سالیان سال شنیده بودیم اینها در صدد ایجاد تغییراتی در جهت دموکراتیزاسیون عربستان سعودی، یمن و جاهای دیگر دنیا هستند.

■ آیا اینجا پارادوکسی به وجود نمی‌آید؟ بوش به امیر عبدالله و ملک فهد گفت که یا طرف مدارس دینی و مردم باشید و یا انرژی نفت، کدام را انتخاب می‌کنید؟ امیر عبدالله گفت که ما هیچ‌گاه به دین، مردم و مدارس دینی پشت نمی‌کنیم. فرض کنید حاکمیت آنجا هم جانب مردم را گرفت، آیا می‌توانند به مردمی تکیه کنند که

با بیست و پنج تا سی میلیارد دلار سرمایه‌گذاری، امریکا به راحتی می‌تواند تولید عراق را تا مرز شش میلیون بشکه یا بیشتر افزایش بدهد؛ آن هم در عرض سه یا چهار سال با توجه به این که بخشی از نفت امریکا که توسط عربستان تامین می‌شد، اکنون توسط روسیه و بخش دیگری توسط عراق تامین می‌شود، دیگر خطر رویارویی با عربستان و تامین انرژی برای امریکا چندان مشکل‌آفرین نیست



به قول خود امریکایی‌ها بیشترشان مخالف امریکا هستند؟ ممکن است بفرمایید چه طور می‌خواهند دموکراسی را برقرار کنند؟ مکانیزم آن را بشکافید.

□ امیر عبدالله مرد بسیار باهوش و عاقلی است. ایشان هم در عین حالی که خواهان مراعات نقطه نظرات مردم است، متوجه شده که بدون پشتوانه مردمی، ادامه حکومت خاندان قهد امکان‌پذیر نیست. بنابراین به گرایش مردمی تقب می‌زند. حالا با اعتقاد یا بدون اعتقاد - برای این که بتواند به نحوی با ایجاد اصلاحاتی، حکومتش را تداوم ببخشد.

امریکا از مدت‌ها قبل درصدد این بود که تغییراتی در جهت دموکراتیزه کردن منطقه در راستای منافع خودش به وجود بیاورد و بیشترین منافع امریکا در شرایط موجود در کشور عربستان سعودی است و بیشترین منافع امریکا نیز در آنجا مورد تهدید قرار می‌گیرد؛ بنابراین

تغییرات از آنجا باید شروع شود. منتها هر نوع رویارویی با عربستان طی ده سال گذشته با هر نوع اتخاذ تصمیم در مورد عربستان، تولید نفت عربستان را به مخاطره می‌انداخت و عربستان با تازا بودن امکان تولید هشت میلیون بشکه‌ای در شرایطی نبود که روی این تولید ریسک بکند و این تولید را به مخاطره بیندازد. هیچ نفت جایگزینی در دنیا برای نفت عربستان وجود نداشت. اگر عربستان یک سال یا حتی شش ماه تولید هشت میلیون بشکه‌اش قطع می‌شد، فاجعه به بار می‌آورد. بنابراین امریکا در عین علاقه‌مندی به ایجاد تغییرات، با این مشکل نیز درگیر بود. به همین دلیل، به فکر حل کردن مسئله افتاد. امریکا پس از فروپاشی و باز شدن درهای روسیه، سرمایه‌گذاری عظیمی در صنایع نفت عقب‌افتاده روسیه انجام داد. در صنعت نفت روسیه، مقادیر زیادی نفت غیر قابل استخراج در زیر زمین نهفته بود که با آن تکنولوژی عقب‌افتاده، نمی‌توانستند تولیدات کافی داشته باشند. امریکا به‌مروور تکنولوژی پیشرفته را در روسیه به‌وجود آورد و سیاست‌های نوسازی در صنایع نفت روسیه را اعمال کرد، به طوری که تولید نفت روسیه از سه میلیون بشکه به حدود هفت و نیم میلیون بشکه در روز رسید. اگر چه در گذشته‌های دور، به سیزده میلیون بشکه نیز رسیده بود.

امریکا سرمایه‌گذاری فراوانی کرد و حال در نظر دارد با تلاش بیشتر به این میزان اضافه کند. یعنی حدود چهار و نیم میلیون بشکه از هشت میلیون بشکه در روز عربستان را در روسیه تأمین کرد. بعد هم دست‌اندراری به منابع نفت عراق. اکنون صد و دوازده میلیارد بشکه، منابع شناخته‌شده نفت عراق است. عراق با یک برنامه بزرگ درست در عرض چهار - پنج سال به راحتی می‌تواند به رقم تولید پنج تا شش میلیون بشکه در روز برسد.

■ با چه مقدار سرمایه گذاری؟

□ سرمایه در اینجا چندان مطرح نیست، ولی به نظر می‌رسد که به پانزده یا بیست میلیارد دلار سرمایه‌گذاری نیازمند است. عراق پیش از تهاجم، به راحتی سه و نیم میلیون بشکه تولید می‌کرد. او با سرمایه‌گذاری مختصری به آن سه و نیم میلیون بشکه می‌رسید.

■ آیا اکنون نمی‌تواند سه و نیم میلیون بشکه در روز تولید داشته باشد؟

□ اکنون نه، ولی پیش از این تولید می‌کرد. بنابراین می‌تواند با سرمایه‌گذاری محدودی - سه تا چهار میلیارد دلار - به آن سه و نیم میلیون برسد. معمولاً به ازای هر بشکه ظرفیت اضافی، حدود ده هزار دلار سرمایه‌گذاری لازم دارد. بنابراین اگر دو و نیم یا سه میلیون بشکه را ضرب در ده هزار بکنید، یعنی با بیست و پنج تا سی میلیارد دلار سرمایه‌گذاری، امریکا به راحتی می‌تواند تولید عراق را تا مرز شش میلیون بشکه یا بیشتر افزایش بدهد؛ آن هم در عرض سه یا چهار سال.

بنابراین با توجه به این که بخشی از نفت امریکا که توسط عربستان تأمین می‌شد، اکنون توسط روسیه و بخش دیگری توسط عراق تأمین می‌شود، دیگر خطر رویارویی با عربستان و تأمین انرژی برای امریکا چندان مشکل‌آفرین نیست. به این ترتیب، امریکایی‌ها می‌توانند چند ماه تحمل کرده و روی شش تا هشت میلیون بشکه در روز نفت عربستان ریسک کنند. بنابراین اول جاده‌ها را صاف کردند، آنگاه تولیدات را در روسیه بالا بردند، سپس متوجه شدند که عراق تنها جایگزینی است که می‌تواند آن اختلاف را با تولید عربستان داشته باشد.

■ آیا فکر نمی‌کنید در این قضیه پارادوکس تازه‌ای هم پیدا شد؟ روسیه در کنار فرانسه و آلمان حالا یک قطب مخالف امریکا شده و احتمالاً در استراتژی تنوع منابع تولید امریکا ننگ‌جهد.

□ روس‌ها تاکنون نشان داده‌اند که اهل معامله هستند و آنجا که منافعشان ایجاب کند، کنار می‌آیند. به نظر می‌رسد روسیه در عین حال که در جاهایی با دولت امریکا اختلافاتی دارد، منافع مشترکی هم دارد. از این جمله، توسعه منابع نفتی

امریکا به جای این که از حکومت‌های مقتدر ملی حمایت بکند، یا با آنها مسائش را حل بکند، ترجیح می‌دهد از حکومت‌های مقتدر سلطه‌گر استفاده بکند

روسیه است. روسیه برای بیرون آمدن از مشکلات صنعتی و اقتصادی، ناچار باید کنار بیاید. مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده ارز مورد نیاز روسیه، صادرات انرژی نفت و گاز است. بنابراین با توجه به پارادوکس‌هایی که اشاره کردید و درست هم هست، علی‌رغم تعارض‌ها، منافع مشترک هم دارند.

با این توضیح، امریکا از این به بعد آمادگی دارد که اگر لازم باشد در عربستان تغییراتی در جهت سیاست جدیدش به وجود بیاورد. اینجاست که ما آشکارا می‌بینیم مسئولان رده‌اول امریکا از بوش گرفته تا کندولیزا رایس، رامسفلد و پاول، اعلام می‌کنند که ما بعدها عراق را اشغال می‌کنیم و در آنجا حکومتی مردمی یا دموکرات به وجود می‌آوریم و آنجا را برای دیگر کشورهای منطقه الگو می‌کنیم. این پیام واضح، روشن و تهدیدآمیزی است و منظور از کشورهای دیگر منطقه، عربستان، لبنان، سوریه، مصر، امارات و عمان هستند. اینجاست که به نظر می‌رسد از کشورهای مصر و عربستان و آن طرف شروع می‌شود و تا پاکستان ادامه پیدا می‌کند و ایران هم از نقطه نظر آنها خارج از این مسئله نیست. آنها معتقدند که وقتی توانستند کشور عراق را - آن طور که خود گمان می‌کنند - به صورت یک کشور نمونه و الگو در بیاورند، آن وقت تسری این نوع حکومت لیبرال - دموکراسی که طرفدار غرب هم باشد، به دیگر کشورها با به کارگیری شیوه‌های مختلف امکان‌پذیر است. یک‌جا با به کارگیری شیوه‌های نظامی، یک‌جا با محاصره‌های اقتصادی و سیاسی و جایی هم با ایجاد آشوب و بلواهای داخلی. برنامه‌ای که به نظر می‌رسد امریکایی‌ها دنبال می‌کنند این است که شرایطی به وجود بیاورند که به تدریج این تفکر را که امریکا از حکومت‌های ضد مردمی حمایت می‌کند، در منطقه از بین ببرد و آن نفرتی که منشأ حمله به برج‌های دوقلو، پنتاگون و کاخ سفید بود از ذهن‌ها بزداوند تا دستیابی به ذخایر نفت آسان گردد. البته یکی از اشتباهات امریکایی‌ها در طول تاریخ این بوده که فکر می‌کردند هر چیزی به نظر خودشان خوب است، به نظر ملت‌های دیگر هم خوب است، ولی دلیلی ندارد که ملت‌های دیگر آنچه امریکایی‌ها می‌پسندند، بپذیرند و با آنها همکاری کنند و تعارضاتی پیش نیاید. به نظر من این تفکری است که هم‌اکنون بر جامعه و بر سیاست‌گذاران امریکایی حاکم است و در این جهت پیش می‌روند.

اگر شرایط ایجاد کرد که با ملی‌ماندن نفت عراق، روند سیاست امریکا پیش برود، اینها به ملی‌ماندن نفت کمک می‌کنند. آنچه برای امریکا و دنیا مهم است، تداوم جریان نفت است. فاجعه زمانی است که تداوم جریان نفت برای مردم دنیا قطع بشود. قیمت نفت و سیاست‌گذاری نفتی، همه فرع بر تداوم جریان سالم نفت هستند. بنابراین، این که آیا قانون شماره هشتاد عراق (یعنی ملی شدن نفت عراق)، اعمال می‌شود یا نه، به نظر نمایندگان مردمی در حکومت‌سازی جدید بستگی دارد، به این که تا چه حد این نمایندگان توسط امریکا جهت داده شوند و بتوانند با هم تعامل کنند.

بنابراین به نظر من اساس و اصل مسئله که به طور کلی در کانون توجه قدرت‌های بزرگ و به طور خاص، امریکا قرار دارد، حفظ منافعشان است. برای حفظ این منافع، شیوه‌ها و سناریوهای مختلفی هست که در شبکه موجود، این سناریو بیشتر از سناریوهای دیگر جواب می‌دهد. اکنون در جهت این سناریو حرکت می‌کنند.

■ اگر اولویت این سناریو با منافع امریکایی است، آیا در بستر این منافع می‌خواهند دموکراسی هم برقرار کنند؟ اگر دموکراسی با منافعشان بخواند، رو در روی مردم قرار می‌گیرند؟

□ اینها معتقد شده‌اند که دیگر حکومت‌های مقتدر غیر مردمی قادر به حفظ منافع امریکا نیستند.

■ آیا اصل، منافع امریکا است و حکومتی باید به وجود بیاید که این منافع را حفظ کند؟

□ بله، در هر مقطع زمانی حفظ این منافع برای آنها با شیوه معینی امکان‌پذیر است.

■ اگر حفظ این منافع به موجودیت اسرائیل، به عصب، شکنجه و سرکوب‌هایی که آنجا می‌شود - که کاملاً غیردموکراتیک است - گره بخورد، چه؟ مثلاً چهار میلیون یهودی می‌خواهند به صد میلیون عرب حاکم شوند یا پانزده میلیون یهودی می‌خواهند به پنج میلیارد جمعیت دنیا حاکم شوند، آیا پیش بینی شما این است که امریکا می‌تواند، در این منطقه دموکراسی واقعی ایجاد کند، در حالی که اسرائیل علی‌رغم قطعنامه ۲۹۵ به شدت با برگشت آوارگان فلسطینی مخالف است؟ ببینید این مسئله بسیار مهمی است. اولویت اول بوش در مبارزات انتخاباتی‌اش، تأمین امنیت عرضه نفت در خلیج فارس و اولویت دوم، حفظ موجودیت اسرائیل است. این دو اولویت را هم نمی‌توانند از هم جدا بکنند. آیا اگر این دو اولویت را در قیف بریزیم، از خروجی آن یک مردم‌سالاری واقعی نتیجه می‌شود؟

□ همزمان با ترور اسحاق رابین من معتقد بودم که اسرائیل نقشه ارضی "نیل تا فرات" را به نقشه "به دست گرفتن توسعه کشورهای در حال توسعه" در منطقه تغییر داده است. زمانی از طریق گرفتن زمین‌ها و تسلط بر دیگران بود، ولی

روس‌ها تاکنون نشان داده‌اند که اهل معامله هستند و آنجا که منافعشان ایجاد کند، کنار می‌آیند. به نظر می‌رسد روسیه در عین حال که در جاهایی با دولت امریکا اختلافاتی دارد، منافع مشترکی هم دارد. از این جمله، توسعه منابع نفتی روسیه است. روسیه برای بیرون آمدن از مشکلات صنعتی و اقتصادی، ناچار باید کنار بیاید. مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده ارز مورد نیاز روسیه، صادرات انرژی نفت و گاز است.

حالا به این نتیجه رسیده که دیگر حفظ زمین‌های دیگران منافعی برایش ندارد، به خصوص که باید جمعیت آنجا را به اسرائیل منضم نماید که در این راستا شهروندان اسرائیلی در اقلیت قرار می‌گیرند و به فروپاشی اسرائیل می‌انجامد. هنوز هم معتقد هستیم که اسرائیل بقیه فضاها را به نفع مصالح دیگرش فدا می‌کند و پس می‌دهد. مصالح دیگرش این است که به راحتی می‌تواند صنعت، سیاست و اقتصاد منطقه را در اختیار بگیرد. اسرائیل یک کشور صنعتی و از نگاه غربی‌ها کشوری دموکراتیک است. صاحب تفکراتی است و توانایی‌های بسیاری دارد و با ایجاد رابطه دوستی و صمیمیت با کشورهای منطقه، به راحتی می‌تواند دنیای عرب و سرمایه جهان عرب را اداره کند. بنابراین آن زمان اسحاق رابین مأمور اجرای این سیاست شد که اسرائیل را در محدوده تعریف‌شده‌های نگه‌دارد و زمین‌ها را پس بدهد، ولی سناریو همیشه قابل پیش‌بینی نیست. رویدادهای پیش‌بینی نشده این سناریو را به هم زد. اما هنوز هم به نظر من این سناریو حاکم است. به نظر می‌رسد که بوش و دولت آمریکا و اصولاً اسرائیل که خالق این استراتژی است، دنبال این هستند که بگویند ما لطف می‌کنیم، کمک می‌کنیم و گذشت می‌کنیم که یک کشور مستقل فلسطینی را در دل منطقه به وجود می‌آوریم. فلسطینی‌هایی هم هستند که در این کشور مستقل فلسطینی مستقر می‌شوند. کشورهای عربی به این مسئله رضایت می‌دهند، مردم نیز این مسائل را می‌پذیرند. به نظر آنها، ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی با حقوق برابر با یک شرایط مشخص و ایجاد یک اسرائیل تعریف‌شده در مرزهای شناخته‌شده محدود قابل قبول است؛ هم می‌تواند یک منطق کاربردی جهانی داشته باشد، هم می‌تواند در سازمان ملل پیروانی داشته باشد، هم تمام حکام فعلی عرب با این تفکر موافق‌اند و هم فلسطینی‌ها می‌پذیرند. عده محدودی هم به‌عنوان اقلیت مخالف، در همه‌جای دنیا هستند. بنابراین اسرائیل سر جای خودش محکم می‌ماند، منتها در مرزهای شناخته‌شده و در یک منطق و روش و منش جدید؛ به نظر آنها با این شیوه منافع حکومت بهتر تأمین می‌شود.

آمریکا نه تنها اسرائیل را رها نمی‌کند، بلکه اسرائیل را تنها ابزار پیاده‌سازی سیاست‌ها و منافع خود می‌داند. فکر می‌کنم که این شیوه را دنیای اسلام هم می‌پذیرد و این تنش‌ها به تدریج از بین می‌رود. بنابراین اینجا هم به نظر نمی‌رسد که تعارضی با آن سیاست جامعی که آقایان برای خودشان گرفتند وجود داشته باشد. منطقه، منطقه‌ای می‌شود که به ظاهر از سوی یک حکومت لیبرال - دموکراسی طرفدار غرب اداره می‌شود، منافع آمریکا و اسرائیل در آن ملحوظ می‌شود، سهم کشورهای غربی و اروپایی هم در حد قابل قبولی داده می‌شود. اینها هم به این ترتیب کمتر مخالفت خواهند کرد. در شرایط موجود، همه چیز آمریکا در همه‌جای دنیا - به خصوص در خود آمریکا - مورد تهدید است. هر کسی می‌تواند بمبی به خودش ببندد، شیوه‌ای ایجاد کند و بخشی از منافع و امنیت آمریکا را در داخل و خارج آمریکا به مخاطره بیندازد. وقتی سیاست کلی این باشد، سیاست نفتی و دیگر سیاست‌ها بر همین اساس، آرایش، انعطاف و جهت پیدا می‌کنند. هر روشی که بتواند منافع آنها را بیشتر تأمین کند، سیاست‌های نفتی و انرژی هم در آن جهت منعطف می‌شوند.

از نظر آنها، اتکالی انرژی آمریکا و جهان به منطقه، کار بسیار خطرناکی است. هر آن ممکن است همه چیز به مخاطره بیفتد و می‌بایستی منابع دیگری به وجود بیاید یا وجود داشته باشد که به هر حال تمام تخم‌مرغ‌ها را در یک سبد نگذارند، یعنی آمریکا تمام منافعی را در اینجا خلاصه نکند.

اینجاست که در راستای منافع غرب، خط لوله باکو - جیحان معنا پیدا می‌کند. خط لوله باکو - جیحان صرفاً به خاطر کمک به ترکیه یا مخالفت با ایران نیست؛ برای این است که غیر از خلیج فارس، یک راه دیگر هم برای ارسال نفت منطقه به غرب وجود داشته باشد. نفت روسیه نیز راهی است که قدری وابستگی دنیا به خلیج فارس را کمتر بکند.

■ منظور خط لوله روسیه به دریای سیاه است؟

بله، برخلاف پیش‌بینی شما که معتقدید قیمت نفت پایین می‌آید، نظر من غیر از این است. به دنبال این سناریو، دنیا باید در جاهای دیگری نفت پیدا کند، ولی هزینه تمام‌شده نفتی که در جاهای دیگر هست، مانند قیمت نفت این منطقه نیست. قیمت‌ها باید خیلی بالاتر از اینها باشد یا در حد اینها باشد تا سرمایه‌گذار بتواند در جاهای دیگر دنیا سرمایه‌گذاری کند و نفتی به دست بیاورد و بتواند نفتش را به قیمتی بفروشد که هم سرمایه‌گذاری‌های گذشته را مستهلک کند، هم برایش منافعی داشته باشد.

بنابراین در آن کادر کوچک کوتاه‌بینانه محدود زمانی، شاید فکر بشود که قیمت‌ها پایین بیاید یا براساس فزاینده‌گی واردات آمریکا، بگوئیم نفت ارزان می‌شود، ولی وقتی به افق دورتر نگاه بکنیم، مسئله غیر از این است. دنیا نمی‌تواند به نفت خاورمیانه متکی باشد و می‌بایست یک استحصال ثانویه و ثالثیه به وجود بیاید که اگر بخشی از این منابع در اینجا به مخاطره افتاد، دنیا به مصیبت گرفتار نشود. البته این یکی از دلایلی است که قیمت‌ها نباید پایین بیاید. از دلایل دیگر،

برای طولانی مدت یا
میان مدت، آمریکا و
هیچ کشور عاقلی
طرفدار قیمت‌های
پایین نفت نیست و
اگر ما عاقل باشیم و
اگر صاحبان منابع
نفتی بی خود با هم
رقابت نکنند، دنیا هم
آماده است که قیمت
نفت در جایگاه واقعی
خودش قرار بگیرد

استراتژی درازمدتی است که زمانی اوپک تنظیم کرد و امریکایی‌ها هم این استراتژی را دنبال می‌کردند، چرا که زمانی باید این منابع جایگزین پیدا کنند. **■ آیا امریکایی‌ها به دنبال این استراتژی درازمدت بودند یا این خط‌مشی اوپک بود؟**

□ اصلاً این تر امریکایی‌ها بود، اگرچه اوپک این کار را کرد. زمانی منافع شناخته شده نفت دنیا جوابگوی تقاضای کمتر از سی سال نیازهای بشری بود. این زمان بسیار کوتاهی بود و دنیا می‌بایست برای این نفت جایگزین پیدا کند که دچار فاجعه نشود. جایگزین‌ها معلوم بودند. جایگزین‌ها اول می‌توانست سینته‌تیک فیول یا سوخت صنعتی باشد که می‌تواند از تبدیل زغال سنگ به انرژی‌های دیگر به دست بیاید یا می‌توانست از گرفتن نفت از شن‌ها و سنگ‌های آغشته به نفت به دست بیاید و یا از نفت‌های خیلی سنگین باشد که مقادیر بسیار عظیمی در دنیا وجود دارد و یا از جزر و مد دریاها باشد یا زمین - گرمایی یا آن که اتمی باشد و آخر سر هم انرژی خورشیدی. قیمت تمام شده تمام این جایگزین‌ها از قیمت‌های فروش نفت بسیار بیشتر است. بنابراین برای دسترسی دنیا به آن انرژی‌ها، منافع ایجاب می‌کرد که استراتژی درازمدت قیمت‌گذاری انرژی به وجود بیاید و به نرخ ثابت، قیمت انرژی افزایش پیدا کند. وقتی می‌رسید به جایی که سوخت صنعتی می‌تواند صنعتی بشود، آن وقت بخشی از انرژی مورد نیاز دنیا را تأمین می‌کرد. وقتی سوخت‌های دیگر نتوانند رقابت کنند، باید قیمت‌ها آنقدر بالا برود که آن نفت‌های خیلی سنگین بتوانند جوابگوی بخشی از تقاضای انرژی باشند. در این رقابت، باز هم انرژی اتمی با آلودگی‌ها و مخاطراتی که ایجاد کرد روزه شد. برق اتمی تا زمان دسترسی به تکنولوژی شکافت یا جوشش چندان مطرح نیست.

به هر حال، منافع امریکا و دنیا ایجاب می‌کرد (در آن زمان که دنیا کمتر از سی سال - با مصرف آن زمان - ذخایر نفتی داشت) که به تدریج قیمت‌ها طوری افزایش پیدا کند که یکی بعد از دیگری این منابع انرژی هم اقتصادی بشوند و به بازار بیایند و آخر سر از انرژی خورشیدی هم استفاده بشود. هر نوع انرژی که در بازار رایج شود، باید نخست قیمت آن به حدی رسیده باشد که فروش آن بتواند اقتصادی باشد. بنابراین اقتصادی شدن انرژی خورشیدی، دست کم یک دوران سی ساله می‌خواهد. بر این اساس، در سال ۱۳۵۰ باید قیمت یک بشکه نفت به ۷۴ دلار می‌رسید، تا انرژی خورشیدی اقتصادی باشد.

بنابراین امریکایی‌ها به شدت طرفدار استراتژی درازمدت بودند. به نظر من، هنوز هم این یک سیاست بسیار عاقلانه‌ای است؛ هم برای آینده بشریت و هم به لحاظ صرفه جویی و پیداشدن منابع جدید. امروز معتقدند جهان بیش از چهل سال از منابع نفتی برخوردار است. این اجرای سیاست قیمت‌گذاری استراتژیک نفت قدری متوقف شده، ولی فراموش نشده است. به همین علت و به دلایل دیگر، ممکن است امریکا و اعوان و انصار امریکا - برای حل مشکلات مقطعی - طرفدار قیمت‌های پایین نفت در یک مقطع کوتاه زمانی باشند. ولی برای طولانی مدت یا میان مدت، امریکا و هیچ کشور عاقلی طرفدار قیمت‌های پایین نفت نیست و اگر ما عاقل باشیم و اگر صاحبان منابع نفتی بی خود با هم رقابت نکنند، دنیا هم آماده است که قیمت نفت در جایگاه واقعی خودش قرار بگیرد. من معتقد نیستم که امریکا با داشتن دودرصد ذخایر دنیا و فزاینده‌گی واردات، قیمت پایینی بپردازد. اقتصاد امریکا و اقتصاد دنیا این توانایی را دارند

که جوابگوی افزایش قیمت باشد.

■ افزایش واردات امریکا روی تعادل پرداخت‌ها خیلی اثر می‌گذارد. □ البته، بحثی نیست.

■ اگر واردات خیلی افزایش یافت چه؟

□ اگر شما بخواهید کاری بکنید، آن نقاط قوت و ضعف را ارزیابی می‌کنید، بعد براساس آن نقاط قوت و ضعف و منافع خودتان تصمیم می‌گیرید. بله، البته مشکلاتی هم برای اقتصاد دنیا در پی خواهد داشت.

■ شما خودتان هم قبلاً معتقد بودید یکی از تعارضات امریکا و عربستان این بود که امریکا این اواخر می‌خواست قیمت نفت را هجده دلار نگه دارد، ولی عربستان روی بیست و پنج دلار. در مقاله نشریه اکونومیست^(۱) همین را نوشته بود که سه سال است بین امریکا و عربستان بر سر هجده دلار و بیست و پنج دلار اختلاف هست و اختلاف دیگرشان هم سر این است که چرا عربستان این ظرفیت اضافی را به بازار سرازیر نمی‌کند تا قیمت پایین بیاید. اکنون که می‌گویند بازسازی عراق شروع شده، ناچار عراق و امریکا باید نفت را در بازار سرازیر کنند تا درآمد آن صرف هزینه بازسازی شود. نتیجه این می‌شود که قیمت پایین بیاید. پیش بینی مقامات نفتی ما هم این است که قیمت پایین می‌آید.

□ این که آیا قیمت پایین می‌آید و این که آیا قیمت‌های پایین برای امریکا و دنیا منافی دارد یا نه، این دو مسئله جد است. اگر یادتان باشد، در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) آقای آقازاده به جلسه اوپک رفت و قیمت‌ها پایین آمد. آن زمان، عربستان شدیداً طرفدار قیمت‌های پایین بود و امریکا طرفدار قیمت هجده دلار و در مرحله بعدی، باز هم عربستان طرفدار قیمت هجده دلار بود و ایران طرفدار قیمت بیست و یک دلار در هر بشکه بود، امریکا قیمت بیست و پنج دلار را مطرح کرد، عراق هم موافق بود. اما اوپک بیست و یک دلار را انتخاب کرد. بعدها - در شرایط خاص - قیمت‌ها شدیداً پایین آمد و سپس دو مرتبه بالا رفت. اوپک نیز قیمت بین بیست و دو تا بیست و هشت دلار را انتخاب کرد.

■ مگر همان جا در همان کنفرانسی که قیمت اُتیمم بیست و پنج دلار مشخص شد، نماینده امریکا مستقیم تلفن نزد به رئیس اوپک که چرا این قیمت را انتخاب کردید؟ در حالی که رئیس بانک مرکزی امریکا می‌گفت سی دلار هم برای امریکا قیمت خوبی است.

□ همان طور که در همه جا اختلاف هست، در امریکا هم اختلاف هست. ولی سیاست عمومی با سیاست‌هایی که اعمال می‌شود فرق دارد. دیگر این که در یک مقطع کوتاه زمانی ممکن است قیمتی برای امریکا یا برای هر جایی مفید باشد. فکر کنم در این مقطع که امریکا دچار بحران اقتصادی است، قیمت‌های بعدی پایین تر بیاید، ولی امریکایی‌ها در اساس طرفدار قیمت‌های پایین نیستند. قیمت بیست و پنج دلار، قیمت پیشنهادی خود امریکا بود، قیمت اوپک نبوده است. وزیر انرژی امریکا گفت: "قیمت بیست و پنج دلار برای تولیدکننده و مصرف کننده معقولی است." بعد در مقطعی که یکبارگی زیاد شده بود، ایجاب می‌کرد که قیمت‌ها در مدت کوتاهی پایین بیاید. مسئله دیگر راضی نگه داشتن مصرف کنندگان بود. به هر حال قیمت‌ها به شدت بالا

رفته بود. آن زمان وقتی قیمت‌ها بالا رفت، من معتقد بودم که این یک سیاست جدید دائمی است، نه موقتی. تا آن زمان یا دست کم تا چندین سال پیش از آن، عربستان همیشه طرفدار قیمت‌های پایین نفت بود. جنگ ۱۹۹۱، تمام سپرده‌های بانکی عربستان و کویت را از بین برد و عربستان را یک کشور نیمه‌بدهکار کرد. از سوی دیگر، چون درآمدهای بالای نفت، سطح زندگی را در عربستان بالا برده بود و هزینه‌های دولت هم بالا رفته بود، دیگر قیمت‌های ده تا پانزده دلار نمی‌توانست جوابگوی هزینه‌های فزاینده باشد. در سال ۷۵-۱۳۷۴ معتقد بودم که عربستان دیگر طرفدار قیمت ده تا پانزده دلار نیست و شرایط جدید به عربستان این گونه دیکته می‌کند که طرفدار قیمت‌های بالای بیست دلار باشد، اکنون نیز همان وضعیت ادامه دارد. جمعیت عربستان زیاد شده، بیکاری بالاست، ایجاد اشتغال سرمایه‌گذاری لازم دارد، هزینه‌های دولتی عربستان و هزینه‌های صنعتی کردن هم به شدت بالا رفته است؛ بنابراین قیمت پایین جوابگو نیست و اکنون عربستان طرفدار قیمت‌های بالای بیست و دو - سه دلار است که به نظر من با سیاست‌های عمومی آمریکا نیز همخوانی دارد؛ جز در مقاطع بسیار محدود.

■ آیا تاکنون اعتصابی بوده که هدف اعتصاب‌گران خصوصی کردن صنعت نفت باشد؟ آینده نفت و زنونلا را چه می‌بینید؟

□ آینده صنعت نفت و زنونلا جدا از آینده صنایع نفت جهان نیست. اکنون در دنیا تعارضی هست بین خصوصی کردن و دولتی نگه داشتن. سمت حرکت در دنیا در جهت خصوصی‌سازی است. در قانون اساسی اول انقلاب ما، مرکزیت اقتصادی دولتی به شدت منظور شده بود. تجارت خارجی منحصراً در اختیار دولت بود، اقتصاد به سه دسته عمومی، تعاونی و خصوصی تقسیم می‌شد. اقتصاد خصوصی یک شوخی بود، بخش اصلی اقتصاد در اختیار دولت بود. ولی اکنون شرایط سیاسی عوض شده، گو این که هنوز ما به سختی به تصدی‌گری چسبیده‌ایم و مدیران ما حاضر نیستند خصوصی‌سازی را به معنای واقعی کلمه بپذیرند و دارند شکل تصدی‌گری را عوض می‌کنند.

■ به نظر می‌رسد به جای خصوصی‌سازی، مخصوصی‌سازی می‌کنند.

□ شرکت نفت، صندوق بازنشستگی یا تأمین اجتماعی، باز هم تحت نظر دولت است. اما خصوصی‌سازی در همه‌جا توجه به منافع مردم نیست، در جاهایی آمادگی خصوصی‌سازی نیست، طبیعتاً مدت زمان بیشتری می‌طلبد. اگر سناریو در همین جهت پیش برود، آینده از آن خصوصی کردن اقتصاد جهانی؛ از بین بردن سوبسیدها، برداشتن تعرفه‌ها و ایجاد رقابت هر چه بیشتر برای کاهش هزینه تولید و افزایش کارایی است. خواه‌ناخواه صنعت نفت هم نمی‌تواند از آن تبعیت نکند.

■ صحبت‌های شما را درباره قیمت شنیدیم، برگردیم به اصل مطلب راهبردی شما و آن این که به نظر می‌رسد پارادوکسی در صحبت فرید زکریا به چشم می‌خورد؛ جناحی می‌گوید: "چرا مردم از ما متنفرند؟" و جناح دیگری می‌گوید: "نباید به آن توجه کنیم؟" اما جناح سوم می‌گوید: "ما باید کاری کنیم که از ما متنفر نشوند."

"(We should do some thing not to hate us) به نظر می‌رسد جناح سوم سیاست‌گذار کنونی آمریکا باشد، نظر شما چیست؟

□ بله، وجه غالب همین است، ولی مسئله اساسی و تمامی مسئله در جهت حفظ منافع غرب عموماً و حفظ منافع آمریکا به طور خاص می‌باشد. زمانی حفظ منافع آمریکا با ایجاد سلطه بر مردم و طرفداری از حکومت‌های مقتدر غیرمردمی امکان‌پذیر بود، ولی امروز به این نتیجه رسیده‌اند که اجرای آن سیاست باعث ایجاد نفرت و در نتیجه به خطر افتادن منافع حیاتی آمریکا شده، حالا می‌خواهند کاری کنند که باز هم برای حفظ آن منافع، شرایطی به وجود بیاید که دیگر مردم به منافع آمریکا حمله نکنند. بنابراین باید از سیاست آمریکا ناراضی نباشند.

■ در اینجا تناقض آشکاری هست؛ از سویی می‌گویند باید به مردم عربستان متکی بود، از سویی نیز همان منابع آمریکایی می‌گویند هفتاد الی هشتاد درصد مردم عربستان در خط بن‌لادن، بنیادگرا و فئاتیک هستند. بنابراین چگونه می‌خواهند به مردمی متکی بشوند که ضد غرب هستند. آیا می‌خواهند اول عمل نظامی بکنند و بعد با کشورسازی، ملت‌سازی کنند و دیدگاه‌های مردم را به نفع غرب استحاله کنند؟ به نحوی که مردم، داوطلبانه خط تحمیلی آنها را بپذیرند؟ آیا به سان شکستن یا بریدن انسان در زیر شکنجه می‌ماند که اول آدم می‌برد و بعد هر چه باز جو گفت قبول می‌کند که ظاهراً داوطلبانه هم هست؟

توضیح این که مردم سوریه در جریان تهاجم عراق و نیز پس از آن که سوریه هم سوژه شد، شدیداً از بشار اسد حمایت کردند. این چه نوع دموکراسی است که آمریکا می‌خواهد برقرار کند؟ آیا می‌توان اسم آن را "دموکراسی پادگانی" یا "دموکراسی سرنخ‌دار" گذاشت؟

□ در آغاز سختم، گفتم که معمولاً چشم‌اندازی را ترسیم می‌کنند و سیاست‌گذاری نیز در جهت نیل به آن انجام می‌شود. این نفرت‌ها چیزی نیست که در یک لحظه در درون ملت‌های دنیا یا خاورمیانه از بین برود. این نفرت در اثر اعمال ضدبشری آمریکا به وجود آمد. تا جایی که یادم هست، تا پیش از جنگ جهانی دوم، آمریکا به عنوان یک کشور بسیار محبوب، طرفدار حقوق بشر و کشوری که به کشورهای ضعیف کمک می‌کند، در دنیا شناخته شده بود؛ اگرچه آن سیاست هم برای حفظ منافع آمریکا بود. ولی به هر حال کشوری بود که به بازسازی اروپای جنگ‌زده و جاهای دیگر، کمک فراوانی کرد. دولت آمریکا از این حسن‌نیت مردم نسبت به آمریکا و سیاست‌های آمریکا سوءاستفاده کرد. در ایران نیز در زمان ملی شدن صنعت نفت ابتدا سیاست آمریکا با منافع مردم ایران هماهنگی داشت و به پیشبرد سیاست ملی شدن صنعت نفت کمک می‌کرد. مردم فکر می‌کردند که آمریکا به خاطر منافع مردم این کار را می‌کند، ولی وقتی به نقطه‌ای رسیدند که آمریکا گفت حالا که انگلیس‌ها را بیرون کردید، سهم مرا هم بدهید، آنجا بود که مردم فهمیدند آمریکا به خاطر منافع مردم آن کارها را نمی‌کرده و می‌خواسته از این خوان گسترده‌ای که در اینجا هست، سهمی بگیرد. چون همه چیز را انگلیسی‌ها می‌بردند و به آمریکا چیزی نمی‌دادند، کمک کرد که آن نظام به هم بخورد و یک نظام جدید به وجود بیاید که سهمی از این خوان گسترده هم نصیب او بشود. همزمان که مردم ایران به رهبری مصدق متوجه نقطه نظرهای آمریکا شدند، به تدریج تمامی دنیا نیز به این مسئله پی بردند و آن حسن‌نیت، تبدیل به نفرت شد. نیم قرن طول کشید تا آمریکایی‌ها این "تفر" را بپذیرفتند و اعلام

کردند. این نفرت را یک شبه نمی‌توانند از بین ببرند.

وقتی که جمهوری اسلامی ایران کتاب‌های مدارس افغانستان را تهیه کرد و فرستاد، این کتاب‌ها را پس فرستادند و اکنون این کتاب‌ها را امریکایی‌ها تهیه می‌کنند. امریکایی‌ها مطالبی در این کتاب می‌گنجانند تا کودکان افغانی، چیزهایی را یاد بگیرند که امریکایی‌ها می‌خواهند. عین این مسئله در جاهای دیگر هم صادق است.

معاویه در مساجد و منابر سب علی(ع) را واجب کرده بود، اگرچه ممکن بود کمتر اثر بگذارد، ولی برای ایجاد اثر پایدار و ماندگار متوجه بچه‌ها و نسل‌های پایین شد. به صلاح‌دید عمروعاص بره‌ها و گوسفندهایی را به خانه‌هایی که بچه‌دار بودند می‌دادند. بره برای بچه مثل اسباب بازی بود. می‌گفتند این بره را معاویه داده. وقتی بچه‌ها با این گوسفندها مانوس می‌شدند، گوسفندها را به زور می‌گرفتند و می‌گفتند علی گفته این گوسفندها را پس بگیرید. به این ترتیب، از بچگی در آنها نسبت به امام علی(ع) نفرت ایجاد می‌کردند. این سیاستی است که عوض نشده و در طول تاریخ ادامه داشته و حالا با پیشرفت علم روان‌شناسی و جامعه‌شناسی مدرن تر شده است. امریکا عاقل‌تر از آن است که فکر کند با این کارها می‌تواند یک شبه نظر تمام مردم دنیا را عوض کند. به نظر من اکنون امریکا تشخیص داده که در این مقطع زمانی، حفظ منافع خودش با بخشی از منافع مردم دنیا هماهنگی دارد.

امریکا به عربستان فشار آورده بود که بعضی از متون درسی مثل جهاد را عوض کنند و این نشان می‌دهد، مسئله‌ای که گفتید درست است. با این که مردم عربستان فعلاً طرفدار بن لادن هستند، امریکا برای تغییر تدریجی آنها و ایجاد این تفکر که دولت امریکا دیگر امریکای متخاصم و ضد بشر قدیم نیست، این سیاست‌ها را اعمال خواهد کرد.

■ با این وضعیتی که در عراق پیش آمده، احتمالاً مجلس ملی یا کنگره ملی عراق تأسیس گردد یا حکومتی ساخته بشود. آیا با این تفکر، قراردادهایی از نوع 'سهمی از تولید' یا نوعی کنسرسیوم برقرار خواهند کرد؟ آیا این قراردادها تأثیر تعدیل‌گونه روی ایران نمی‌گذارد؟ در این شرایط قرارداد بیع متقابل یا تأمین مالی یا الگوی پتروپارس کشش پذیر هستند؟ آیا می‌توانند مقاومت کنند؟ آیا در برابر این پدیده، مشتری‌هایی خواهیم داشت؟ یا این که ما باید یا قانون اساسی را عوض بکنیم و یا تشخیص مصلحت و شورای عالی امنیت با کمک وزارت نفت فکری برای این مسئله بکنند؟ یا محظوظ‌های قانونی را از بین ببریم یا محکم بایستیم و از قانون اساسی خود حمایت کنیم و عراقی‌ها را هم برحذر بداریم که قراردادهایی مثل کنسرسیوم نبندند و از قانون شماره هشتاد (ملی کردن نفت عراق) دفاع کنند تا آنها هم مانند ما اصلی ملی شدن نفت را - که شهید عبدالکریم قاسم بنا نهاد - در قانون اساسی فعلی بگنجانند؟ پیش بینی شما چیست؟

□ چنانچه پیش از این گفتم، اگر قرار باشد که امریکایی‌ها به خاطر حفظ منافع درازمدتشان در جهت بازسازی افکار عمومی باشند، فکر می‌کنم انجام این کارها زمان می‌برد. به نظر من اینها مطالعه می‌کنند که با تغییرات ایجاد شده برای اعمال آن سیاست‌هایی که شما می‌گویید، چگونه زمینه‌سازی کنند. اگر به مانع افکار عمومی برخورد کنند، سناریو را عوض می‌کنند. اگر

توانستند تغییری در تفکر و نگرش به قراردادهای ایجاد کنند، آن وقت این کار را در سطح منطقه و دنیا پیاده می‌کنند تا دیدمان نسبت به قراردادهای قبلی عوض بشود. دیگر این مخصوص ایران و عراق و بنگلادش و عربستان نخواهد بود. بنابراین باید سیاست جدید امریکا را دید - که من بعید می‌دانم قصد تغییر بنیادین و سریع چیزی که مردم به آن علاقه‌مندند داشته باشند - از جمله قانون شماره هشتاد. مسئله اینجاست که باید فرهنگ‌سازی کنند، تا مردم هم بیذیرند.

■ آیا خود ما نباید به فکر مدل جدیدی برای قراردادهای نفتی باشیم؟

□ صحبت کردن درباره این کار زود است. باید قدری صبر کنیم که سیاست‌ها و افق‌ها روشن‌تر بشوند.

■ آقای مهندس آفریده، رئیس کمیسیون انرژی مجلس شورای اسلامی در مصاحبه‌ای با مجله ایران انرژی فوکوس (Iran Ienergy Focus) گفته است که برای قراردادهای 'سهمی از تولید' محظوظ قانون اساسی داریم^(۱)، ولی در بحر عمان و خزر برای این نوع قراردادهای مجوز صادر کردیم. چگونه است که علی‌رغم قانون اساسی آنجا را مستثنا کرده‌ایم؟

□ شما می‌دانید که تشخیص مصلحت نظام می‌تواند در مسائل مغایر با شرع و قانون تأمل بکند. سیاست‌گذاری‌های کلی با آنهاست. اگر احياناً احساس کنند که منافع جامعه ایجاب می‌کند که موقتاً از احکام ثانویه استفاده بکنند، قانون و شرع را موقتاً مسکوت می‌گذارند. به هر حال قانون‌گذار در موارد استثنایی و موارد این چنینی دست رهبری و تشخیص مصلحت را باز گذاشته است.

■ مواردی هم در بحر عمان و خزر بوده که قرارداد سهمی از تولید بسته نشده باشد؟

□ مجلس مجوز صادر کرده، ولی وزارت نفت هنوز در این باره اقدامی نکرده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- نفت عراق، اکونومیست، ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲، ترجمه م.م؛ چشم‌انداز ایران، شماره ۱۶، ص ۳۲-۳۰.

۲- یاس نو، ۸۲/۲/۱۶، مجلس و قراردادهای نفتی، ترجمه لطف‌الله میثمی.

